

گذر از سنت به مدرنیته در خانوادهٔ ایرانی با تکیه بر رمان «مادرم بی‌بی‌جان»

* ابراهیم ظاهری عبدوند

** جهانگیر صفری

*** اسماعیل صادقی

چکیده

هدف این جستار، بررسی تأثیر مدرنیته بر خانوادهٔ ایرانی با تکیه بر رمان «مادرم بی‌بی‌جان» از اصغر الهی است. در این رمان، نویسنده کوشیده است نشان دهد ایجاد مدرسه و احزاب سیاسی، مهمترین عوامل ورود مؤلفه‌های مدرنیته به خانواده‌های ایرانی که نتیجهٔ این امر، شکاف نسلی بوده است. تقابل بین کارکرد خانواده با مدرسه و اداره، تقابل نگرش سنتی و مدرن به زمین و طبیعت، تقابل بین جبر و اختیار، تغییر در نگرش‌های دینی، ازدواج، تغییر در روابط بین اعضای خانواده و ماندن زنان در عرصهٔ خصوصی یا وارد شدن آنان به عرصهٔ عمومی، برخی از مسائل مطرح شده در این مقاله هستند. در خانوادهٔ بی‌بی‌جان، مادر شخصیتی سنتی است که هیچ یک از مؤلفه‌های مدرنیته را نمی‌پذیرد و هر گونه تغییر را بی‌دینی و بی‌مذهبی می‌خواند. پدر ضمن سنتی بودن، خواهان برخی تغییرات به خصوص در شیوهٔ کار کردن به شکل سنتی است.

اسکندر به عنوان راوی داستان، هم به ارزش‌های سنتی متمایل است و هم به ارزش‌های مدرن. رشید، شخصیتی است که تنها مؤلفه‌های مدرنیته را پذیرفته است و در پی این است که ارزش‌های سنتی را تغییر دهد. از نظر نویسنده، خانواده ایرانی نمی‌تواند به شکل سنتی باقی بماند.

واژگان کلیدی: رمان مادرم بی‌بی‌جان، سنت، مدرنیته، خانواده، کارکرد، ساختار.

1) مقدمه

با مدرن شدن جامعه ایرانی، خانواده به عنوان مهمترین نهاد اجتماعی، دچار تغییر تحولاتی شد که بر اثر این تحولات، می‌توان مدعی شد که دو نوع خانواده سنتی و مدرن، در جامعه ایرانی شکل گرفت. از ویژگی‌های خانواده سنتی، شکل‌گیری ازدواج‌ها بر اساس روابط اقتصادی، سیاسی و روابط خویشاوندی است. روابط زن و شوهر، به گونه‌ای است که هر یک نقش خانوادگی خود را به خوبی ایفا کنند، بهترین شکل این روابط، احترام آمیخته به ترس زن از شوهر است (اعزازی، 1385: 34-137). در این نوع خانواده، معمولاً زنان به فعالیت‌های سنتی و دستی می‌پردازند. آنان فعالیت‌هایی در بیرون از خانه نیز انجام می‌دهند که این فعالیت‌ها بیشتر، به شیوه دسته جمعی است (سگالن، 1370: 1235). در بیشتر مواقع، مرد همه‌کاره خانواده است، فرزندان و همسر یا همسران مطیع او هستند، خانواده‌ها بیشتر تمایل به داشتن فرزند مذکر دارند و خانواده یک واحد تولیدی و مصرفی است. «اوقات بیکاری افراد غالباً درون خانه سر می‌شد و تفریح و بازی و طرب جزیی، در ملازمت خویش و قوم در می‌گرفت و به خلاف خانواده امروز، هر سنی از پی خواسته‌ها و تعلقات دیگر نمی‌رفت» (بهنام، 1348: 115).

در مقابل، در خانواده‌های مدرن از آزادی و حقوق زنان سخن به میان آمد و نقش و جایگاه زن در خانواده تغییر کرد. نوع نگاه نسبت به معیارهای ازدواج و مباحث مربوط به طلاق به شیوه جدید مطرح شد. فرزندآوری کاهش یافت و شیوه تربیت فرزند نیز متأثر از فرهنگ جدید گردید. کاهش باورهای مذهبی، تغییر در روابط عاطفی بین اعضای خانواده‌ها، فردگرایی، لذت‌گرایی، مصرف‌گرایی، توجه و احترام کمتر به افراد بزرگ در خانواده‌ها، بحران هویت، تغییر در پوشش، تغییر در شیوه معاشرت و فرزندمحوری، از دیگر نتایج تأثیر مدرنیته در خانواده‌های مدرن بود. بسیاری از زنان علاوه بر کار در خانه برای اشتغال، به بیرون از خانه رفتند. آرمان‌های عشق رمانتیک در این دوره پدید آمد و ازدواج اساس اقتصادی‌اش را از دست داد، فردگرایی عاطفی پدیدار و با جدایی خانه از محل کار، روابط شخصی در خانواده آشکارا از روابط در حوزه کار متمایز شد. در آغاز قرن بیستم، خانواده یک قلمرو رضای شخصی است که در آن نزدیکی، صمیمیت عاطفی و جنسی میان زن و شوهر در درجه اول

اهمیت قرار دارد. حقوق زنان هم در انتخاب همسر و هم در تصمیم‌گیری در خانواده به رسمیت شناخته شد (گیدنز، 1381: 432). همچنین خانواده‌ها شکل هسته‌ای پیدا کردند، تعداد فرزندان کمتر شد، سن ازدواج بالا رفت و قدرت مردان در خانواده کاهش و در مقابل، قدرت و مشارکت زنان افزایش یافت (آزاد ارمکی، 1389: 178-185). کارکردهای خانواده به نهادها و سازمان‌های دیگر واگذار شد؛ چنان که اعضای خانواده‌ها در شرکت‌ها و صنایع مشغول به کار شدند، آموزش و پرورش وظیفهٔ تعلیم و تربیت و آماده کردن کودکان را برای عهده‌دار شدن مشاغل در آینده برعهده گرفت و در زمینهٔ بهداشت و تغذیه نیز سازمان‌هایی به وجود آمد.

این تغییر و تحولات در خانواده‌ی ایرانی، مورد توجه رمان‌نویسان قرار گرفت؛ به گونه‌ای که حوادث بسیاری از رمان‌های فارسی در بستر خانواده اتفاق می‌افتند و مسایل مختلف خانواده‌ها به خصوص تقابل بین سنت و مدرنیته به عنوان موضوع اصلی داستان‌ها انتخاب می‌شود. از جمله این رمان‌ها می‌توان به رمان «مادرم بی‌بی‌جان» از اصغر الهی اشاره کرد که نویسنده به مسألهٔ تقابل بین سنت و مدرنیته در خانوادهٔ ایرانی پرداخته است. هدف در این جستار نیز بررسی تأثیر مدرنیته بر ساختار سنتی خانوادهٔ ایرانی با تکیه بر این رمان است و با روشی تحلیلی توصیفی به این پرسش‌ها پاسخ داده می‌شود که مدرنیته چه تغییراتی را در سطوح مختلف خانوادهٔ سنتی ایرانی ایجاد کرده است؟ نویسنده چه رویکردی نسبت به این تغییرات داشته است؟ و مهمترین آسیب تقابل بین سنت و مدرنیته بر خانواده چه بوده است؟

2) خلاصهٔ رمان

راوی داستان، کودکی است که به روایت حوادث سیاسی-اجتماعی جامعه‌ی ایرانی در دهه‌های بیست و سی می‌پردازد؛ حادثی که در شهر مشهد اتفاق می‌افتند. بی‌بی‌جان از این که می‌بیند عناصر دنیای جدید در اعتقادات و باورهای شوهر و فرزندانش تغییراتی ایجاد کرده است، همواره نگران به جهنم رفتن آنهاست. وی که بنابر خواست پدر با حاج آقا ازدواج کرده است، به روستا می‌رود و همراه شوهر، روی زمین‌های کشاورزی کار می‌کند، صاحب چند فرزند می‌شود که تنها چهار نفر از آنها زنده می‌ماند. بعد از این که برادر حاج آقا، وی را فریب می‌دهد، همراه خانواده به شهر می‌آید و فرزندان خود را در مدرسه ثبت نام می‌کند. رشید که فرزند بزرگ است پس از اتمام تحصیل در اداره فرهنگ مشغول به کار می‌شود و همراه یوسف به احزاب سیاسی می‌پیوندد. این امر موجب ناراحتی پدر و مادر می‌شود و آنها سعی می‌کنند تا با زن دادن به رشید، وی را از این راه بازدارند. پدر که می‌بیند به شیوهٔ سنتی نمی‌تواند زندگی خود را اداره کند، دچار تحول می‌شود؛ با تغییر کاربری زمین‌های کشاورزی موافقت، همچنین در تظاهرات‌ها برای ملی شدن صنعت نفت شرکت می‌کند؛ هر چند که به پایان این عمل خوش‌بین نیست.

سرانجام با شکست تظاهرات کنندگان، رهبران دستگیر و خانواده بی‌بی‌جان، نگران دستگیر شدن رشید می‌شوند. پری، دختر خاله‌اش را به عقدش در می‌آورند و در این هنگام دوست دستگیر شده رشید، اقدام می‌شود. در پایان مادر می‌میرد و خانواده ماتم‌زده می‌شود.

3) گذر خانواده از سنت به مدرنیته

نویسنده، در شروع داستان کوشیده است خواننده را با موضوع اصلی داستان آشنا کند: «روی خیالات مطهر مادرم، بی‌بی‌جان بی‌رحمانه تیغ می‌کشم. صورت مادرم بی‌بی‌جان از درد تیره می‌شود و صدایی خسته در گلویش می‌پیچد، خیس و تر. من در جهنم سقوط می‌کنم و مادرم بی‌بی‌جان مرا نگران می‌پاید» (الهی، 1352: 3). در این شروع دلالت‌مند و نمادین چند نکته است: نام شخصیت اصلی داستان، بی‌بی‌جان که نامی سنتی است، دلالت بر اندیشه‌های سنتی این شخصیت دارد و این که او نگران به جهنم رفتن خانواده‌اش است، نگرش مبتنی بر اندیشه‌های دینی وی را نشان می‌دهد؛ اندیشه‌های دینی که هویت‌بخش به این شخصیت است. تکیه بر اندیشه‌های بی‌بی‌جان، نشان می‌دهد حوادث این داستان در بستر خانواده می‌گذرد. اولین کنشی که اسکندر-راوی - انجام می‌دهد، این است که «روی خیالات مطهر مادر»ش تیغ می‌کشد. این ترکیب، ترکیبی استعاری و کنایی است. این عمل و کنش او نهایت خشونت در برخورد با خیالات مادر را نشان می‌دهد و بدین طریق نویسنده تقابل بین اندیشه‌های مادر و فرزندانش را نشان می‌دهد.

نویسنده در توصیف این خانواده و ورود مدرنیته به آن، با بیانی نمادین می‌نویسد: «توی خانه‌ی ما سر و صدا است؛ اما بیرون هیچ خبری نیست. بیرون از خانه ما همه چیز سر جای خودش هست. جائی که باید باشد ...» (همان: 37). از طریق این توصیف نمادین، می‌توان به وضعیت خانواده‌ها در جامعه مورد توصیف نویسنده دست یافت. «سر و صدا»یی که از خانواده بی‌بی‌جان به گوش می‌رسد، صدای تقابل بین ارزش‌های سنتی و ارزش‌های مدرن است. این که «بیرون هیچ صدایی نیست» نیز می‌تواند نماد این باشد که مدرنیته هنوز وارد همه خانواده‌ها به خصوص طبقه پایین جامعه نشده است و تازه دوران رواج این اندیشه‌های نوین است. در ادامه، این صداها از خانواده‌های دیگر نیز شنیده می‌شود؛ چنان که دایی به بی‌بی‌جان می‌گوید: «نمی‌دونم چه آتشی افتاده توی فامیلمون. خانواده‌مون. چه بلایی که یکی یکی رو می‌پوسونه. فامیلمون نخ نخ می‌کنه مٹ قالی که نخ نخ می‌شه، داریم از هم می‌پاشیم. جدا می‌شیم ... یک چیزی توی هوا... روی زمین، میون همه وول می‌خوره... و داره همه رو از هم دور می‌کنه...» (همان: 113). این آتش، بلا یا چیزی که توی هوا وول می‌خورد و همه را از هم جدا می‌کند، چیزی جز ارزش‌های مدرن نیست که سبب شده است حداقل نسل جوان ارزش‌های سنتی را نپذیرند. نتیجه این مدرن شدن خانواده‌ها، از نگاه شخصیت‌های سنتی را از تشبیه خانواده به قالی از جهت نخ نخ

شدن می‌توان دریافت. دایی ورود مدرنیته و تجددگرایی به خانواده را همچون عاملی می‌داند که خانواده قالی‌مانند را از هم می‌پاشاند.

در صحنه‌های دیگر از داستان، از شخصیتی به نام کربلایی سخن به میان می‌آید که از روستا به خانه حاج آقا آمده است، وی به حاج آقا می‌گوید دیوار باغ حاج آقا در روستا خراب شده است. حاج آقا در گفت‌وگویی با بی‌بی‌جان در این باره می‌گوید: «من حس می‌کنم که بوی نا و پوسیدگی همه جا را پر کرده است. خاک مردگی و بوی تلاش خانواده ما که از درون می‌پوسد، می‌ریزد و پاشیده می‌شود، همه جا شنیده می‌شود» (همان: 146). در این گفتار نمادین پدر، به نکته مهمی درباره خانواده خود که نمادی از خانواده‌های ایرانی است، اشاره کرده است. می‌توان گفت این دیوار خراب شده، دیوار سنت‌هاست که خانواده -پدر و مادر- سعی در حفظ آن دارند اما چاره‌ای جز حذف یا تغییر آن نیست؛ چنان که پدر معتقد است دیگر نمی‌توان دیوار باغ را درست کرد.

در ادامه، به بررسی اندیشه‌های اعضای این خانواده که نویسنده آنها را نمادی از اعضای خانواده‌ی طبقه‌ی پایین جامعه در دهه‌ی بیست و سی قرار داده است، پرداخته می‌شود و سپس تأثیر مدرنیته بر ساختار خانواده‌ی ایرانی واکاوی می‌شود:

3-1) بی‌بی‌جان (شخصیتی سنتی)

بی‌بی‌جان، مهمترین شخصیت داستان که نام داستان از نام او گرفته شده است، شخصیتی ایستا و سنتی است که از جمله ویژگی‌های او می‌توان به اندیشه‌های دینی و باورهای مذهبی‌اش اشاره کرد. هر کاری انجام می‌دهد به نتیجه آن می‌نگرد که او را به بهشت می‌برد یا دوزخ. وقتی می‌بیند فرزندانش چنین نگرشی به زندگی ندارند، آنها را جهنمی می‌خواند: «همه‌تون پدر و پسر، هیچ کدوم به فکر آخرت نیستین، همه تونون نکتب گناه گرفته» (الهی، 1352: 3). خود همواره نماز می‌خواند و قرآن تلاوت می‌کند: «لب‌های مادرم بی‌بی‌جان بوی تلاوت قرآن می‌دهد، بوی نماز» (همان: 4). برای دور کردن تنگدستی و ناخوشی‌ها، مجالس روضه‌خوانی برگزار می‌کند (همان: 97). او سواد ندارد (همان: 106)، ارزش‌های جامعه مردسالار و پدرسالار را پذیرفته و هر چه را شوهر می‌گوید، می‌پذیرد: «بی‌بی‌جانم مظلوم می‌گوید: چشم. عین یک بره روی پله‌ها روی پله‌ها می‌نشیند» (همان: 117). بی‌بی‌جان تنها به فکر حفظ خانواده خود است: «نمی‌خوام خونم بهم بریزه. آشیونه‌ئی که ساختم جوجه‌هایش پرپر بشن» (همان: 120). از جمله عواملی که سبب شده است این آشیانه از هم بپاشد، ورود اندیشه‌های مدرن به آن است؛ بنابراین با ورود اندیشه‌های مدرن مخالف و همواره نگران اهل خانواده‌اش است که با ورود اندیشه‌های مدرن کافر شوند و به جهنم بروند: «مادرم بی‌بی‌جان همیشه با دل شوره در آستانه دوزخ نشسته است که مبادا یکی از ما جگرگوشه‌هایش از روی پل صراط که از مو نازک‌تر است و از شمشیر

تیزتر، بلغزیم» (همان: 3). در قسمت آغازین داستان آمده است: «در چنین روزهای بی‌عصمتی که ستمگرانه و بی‌امان می‌آیند و پر از صدایند؛ صدای افتادن و شکستن و ریختن، مادرم بی‌بی‌جان به داغ جوانمرگی ما می‌نشیند و جیغ‌ها پی در پی در گلوی او خیز بر می‌دارد، می‌شکند، ریز ریز می‌شود، می‌ماند و گلوگیر می‌شود» (همان). این صدا، نمادی از صدای افتادن و شکستن و ریختن ارزش‌ها و باورهای سنتی است که عامل آن ورود ارزش‌های جدید و متأثر از مدرنیته است. مادر به عنوان مظهر سنت، ابتدا در مقابل این تغییرات واکنش نشان می‌دهد؛ اما در ادامه، صدای او گلوگیر می‌شود که این گلوگیر شدن، به معنای ناتوانی او در جلوگیری از ورود این اندیشه‌ها، به میان اعضای خانواده‌اش است. او به مدرسه که محل آموزش اندیشه‌های مدرن و مکانی است که این اندیشه‌ها در فرزندانش نهادینه می‌شود، بدبین است؛ چنان که وقتی از پری خانم به عنوان نامزد رشید نام برده می‌شود؛ به سبب این که به مدرسه رفته است، او را شایسته ازدواج با پسرش نمی‌بیند: «مدرسه رفته است و سواد دارد، تنها عیش به قول بی‌بی‌جانم همین است و گر نه هیچ عیب و ایرادی ندارد» (همان: 39).

دنیاگریزی، از دیگر ویژگی‌های انسان‌های سنتی است که در این شخصیت نیز دیده می‌شود: «خب میگم این دنیا می‌گذره اصل اون دنیاس» (همان: 8). او از مسائل دنیای جدید هیچ نمی‌داند. زمانی که برادرش به او می‌گوید، رشید حزبی است، جواب می‌دهد: «حزبی چیه؟ نمی‌دونی خواهر؟ یعنی بی‌دینی، لامذهبی، منکر خدایی... منکر آخرت...» (همان: 112). در این گفت‌وگو نشان داده شده است این شخصیت از تشکیلات سیاسی که نقش مهمی در مدرن کردن خانواده‌ها دارد، بی‌خبر است و دایی نیز برای تحریک او، به جای توضیح دربارهٔ حزب، آن را معدل با بی‌دینی و اعتقاد نداشتن به آخرت معنی می‌کند؛ چیزی که بی‌بی‌جان به آن بسیار حساس است.

قابل ذکر است وی به صورت محدود نسبت به مسائل دنیای مدرن توجه نشان می‌دهد و آن زمانی است که تظاهرات برای ملی شدن صنعت نفت انجام می‌شود. وی نیز برای مشاهده این تظاهرات به شهر می‌رود و خود ذوق‌زده به تظاهرات کنندگان نگاه می‌کند: «بی‌بی‌جانم ذوق‌زده می‌گوید: نگاه کن» (همان: 53). در ادامه تظاهرات کنندگان «می‌خوانند، می‌زنند و تمام خیابان با آن‌ها می‌خواند، من هم می‌خوانم، بی‌بی‌جانم می‌خواند، کسی طاقت نمی‌آورد که نخواند [...] از انگلیس کی مرده؟ چرچیل کله گنده» (همان: 53). هدف نویسنده این بوده است که نشان دهد در این دوره، زن و مرد و سنتی و مدرن، همه را تب سیاست فراگرفته بود و افرادی که سنتی بودند و هیچ ارزشی از جامعهٔ مدرن را نمی‌پذیرفتند - بی‌بی‌جان - برای دست یافتن به استقلال و مبارزه با استعمار با هم هم‌خوانی داشتند؛ اما این امر سیاسی شدن که شتاب‌زده وارد جامعه و خانواده‌ها شده بود، با همان شتاب از جامعه رخت بریست. شخصیت بی‌بی‌جان نیز به صورت عمیق از این ماجرا متأثر نمی‌شود و تا پایان داستان، همان ویژگی - هایی را دارد که در آغاز داشته است. در آغاز داستان به فکر جهنمی و بهشتی بودن است و در پایان نیز

هنوز معتقد است هر کس گناه کند به جهنم می‌رود و درس خواندن موجب کفر می‌شود (همان: 193). شاید بتوان گفت سبب آن است که وی در جامعهٔ مردسالار رشد کرده که جای زن در خانه است و خیلی دیرتر از دیگر اعضای خانواده مانند پدر و فرزندان با تغییرات ایجاد شده در اجتماع به صورت ملموس آشنا شد؛ بنابراین از آنجا که ارزش‌های سنتی در او نهادینه شده بود، برخلاف دیگر اعضای خانواده حاضر به رها کردن این ارزش‌ها نبود. در حقیقت نویسنده می‌کوشد تا نشان دهد که ضرورت‌های اجتماعی عامل اصلی تغییر خانوادهٔ ایرانی بوده است و از آنجا که زنان در این رمان بی‌بی‌جان نماد آن‌هاست - کمتر با این ضرورت‌ها دست و پنجه نرم کرده‌اند، سنت‌ها را پذیرفته و کمتر به فکر تغییر بوده‌اند.

3-2) پدر (شخصیتی سنتی متمایل به مدرن)

این که پدر در این داستان نامی مشخص ندارد، شاید بتوان گفت بدین سبب است که نویسنده می‌خواسته است او را به عنوان نمادی از همهٔ پدران ایرانی نشان دهد. او نمادی از همه پدران مردسالاری است که هیچ یک از اعضای خانواده نمی‌توانند جوابش را بدهند؛ برای نمونه هنگامی آقا‌داداش حاضر به ازدواج نمی‌شود، مستبدانه واکنش نشان می‌دهد: «حاج آقایم با غیظ می‌گوید: گه می‌خوره، مگه به حرف اون‌ه؟ هرچی که من می‌گم باید گوش کنه. بزرگ‌تری گفتن و کوچک‌تری» (همان: 41) یا در نمونهٔ زیر نیز می‌توان خوی استبدادی وی را یافت: «وقتی می‌گوید دست زدید، دست زده‌ایم، برو برگرد ندارد، چه دست زده باشیم و چه نرده باشیم» (همان: 56). وی در آغاز مخالف مدرن شدن خانوادهٔ خود است. او عامل مهم این تغییرات را مدرسه می‌داند و راه حلش این است که کتاب‌های رشید را بسوزاند: «هر چه هست و نیست توی کتاباس که همشو آتیش می‌زنم ... این حرفا به ما مربوط نیست» (همان: 41).

پدر با وجود پاییند بودن به ارزش‌های سنتی، برخلاف بی‌بی‌جان، معتقد است در برخی از زمینه‌ها باید تغییراتی ایجاد شود؛ چنان‌که معتقد است زن می‌تواند بیرون از خانه کار کند تا به شوهرش در ادارهٔ زندگی کمک نماید (همان: 39). وی چندان به باورهای خرافی پایبند نیست: «حاج آقایم گوشش به این قبیل حرف‌ها بدهکار نیست و اعتقادی ندارد» (همان: 61). در زمینهٔ ازدواج به اصل و نسب چندان بها نمی‌دهد و معتقد است خود دختر یا پسر باید افراد خوب و سالمی باشند (همان: 40). برخلاف اعتقادات آغازین که به سیاست علاقه نداشت، به مسائل سیاسی روز توجه و از طریق روزنامه‌ها اخبار سیاسی را پی‌گیری می‌کند: «حاج آقایم که هیچ وقت حال و حوصله خواندن کتاب و روزنامه ندارد، آن‌ها را با حرص و ولع می‌خواند، تند تند و آقا داداشم خوشحال او را نگاه می‌کند» (همان: 46)، با برادرش دربارهٔ مسائل مختلف گفت‌وگو می‌کند و برخلاف برادر، عامل همه بدبختی‌ها را در مداخله‌های انگلیس می‌

بیند: «ته دلش می‌خواهد که سر به تن انگلیسی‌ها نباشد و همه‌شان به جهنم بروند. همه بدبختی‌ها و بیچارگی‌هایی که داریم پای انگلیسی‌ها می‌نویسد» (همان: 65-66). در آغاز اسکندرنامه و شاهنامه می‌خواند؛ اما اکنون روزنامه می‌خواند و برخلاف گذشته دیگر غر نمی‌زند چرا آقاداتش روزنامه مطالعه می‌کند (همان: 46). او در برابر تغییرات ناشی از مدرنیته انعطاف از خود نشان می‌دهد و سعی می‌کند خود را با شرایط جدید تطبیق دهد؛ چنان‌که وقتی برادرش از تغییر کاربری زمین‌های کشاورزی‌اش سخن می‌گوید و از تبدیل زمین‌های کشاورزی به آجرپزخانه، آن را می‌پذیرد. این امر نشان از تمایل او به برخی تغییرات جدید است. مهمترین عامل تغییر نگرش این شخصیت داستان، آشنایی وی با صنعت و دیوان سالاری جدید است. وقتی می‌بیند به عنوان نان‌آور خانواده سنتی، نمی‌تواند زندگی خود را اداره کند و در مقابل، افرادی که به تغییراتی دست زده‌اند و با استفاده از صنعت حاصل از مدرنیته یا ورود به اداره‌های جدید، زندگی بهتری دارند، بر آن می‌شود که خود نیز تغییراتی در این جنبه از زندگی خود ایجاد کند. از دیگر تفاوت‌هایش با بی‌بی‌جان این است که آگاهی بیشتری نسبت به مسائل دارد؛ چنان‌که وقتی دایی به بی‌بی‌جان می‌گوید: رشید حزبی شده است و کافر و بی‌دین، بی‌بی‌جان می‌پذیرد؛ اما پدر می‌داند حزبی شدن به معنی کافر و بی‌دین شدن نیست: «تو چه می‌فهمی؟... بی‌دینی کدومه؟ اینا دیگه ... حرفه، موضوع بی‌دینی نیس. قضیه از اینها مهمتره» (همان: 116). زمانی می‌بیند نهضت ملی شدن صنعت نفت با شکست مواجه شده است، دوباره به سنت‌ها روی می‌آورد و از سیاست دل زده می‌شود. این شکست سیاسی موجب بدبینی او به دنیای مدرن و به خصوص مسائل سیاسی می‌شود؛ هر چند که هنوز دل بسته صنعت مدرن می‌ماند. در این گفتار او، می‌توان این بدبینی را به سیاست مشاهده کرد: «ما که سواد درست و حسابی نداریم؛ اما از اولش هم می‌گفتیم. هر چی باشه و نباشه با انگلیسی‌ها نمی‌شه در افتاد» (همان: 76).

3-3) رشید آقا (شخصیتی مدرن)

رشید، شخصیتی پویا و با سواد، کارمند اداره فرهنگ است. در آغاز به اصول دینی پابند بود و با حضور در مجالس ایام محرم پیش‌خدمتی می‌کرد. سنتی بودن این شخصیت بیشتر ناشی از سنتی بودن خانواده‌اش است؛ خانواده‌ای که در آغاز مسؤل نهادینه کردن ارزش‌ها و باورها در اعضای خانواده و از جمله فرزندان و نسل جدید است اما بعد از آشنایی با اندیشه‌های سوسیالیستی، دیگر در بند اعتقادات دینی نمی‌ماند. چنان‌که اسکندر درباره او می‌گوید: «آقاداتش من سوسیالیست است. سوسیالیست دو آتسه. آقا داداش من، رشید آقا اول با خدا لچ کرد، زد زیر قول خدا» (همان: 32). یکی از علل گرایش او به اندیشه‌های سوسیالیستی، این است که وی در جامعه خود نابسامانی‌های زیادی می‌بیند که خانواده‌اش از آن متضرر شده است؛ نابسامانی‌هایی که ریشه در سنت‌های جامعه دارند همچون ظلم حکومت و

تسلیم بودن دیگران در برابر آن (استبداد سنتی) یا بی‌سوادی پدر و فقر ناشی از آن. بنابراین وی به حزب توده و سوسیال‌ها می‌پیوندد تا این شرایط را تغییر دهد. وی در گفت‌وگوی دایی با بی‌بی‌جان چنین شخصیت‌پردازی می‌شود: «دایی‌جان می‌گوید: حزبی... حزبی می‌فهمی؟... به حاج آقا بگو. از قول من بگو، نمی‌خوام آتیش بیفته توی فامیلمون» (همان: 112). این آتش که دایی‌جان به آن اشاره می‌کند، همان تغییراتی است که رشید در پی ایجاد آن در جامعه و در خانواده خود است. در ادامه دست به مبارزه‌های سیاسی می‌زند و اندیشه‌های سنتی را نمی‌پذیرد. او هر چه را خود و گروه‌اش فکر می‌کنند درست است، انجام می‌دهد و بر اساس گفته‌های پدر و مادر، کاری را انجام نمی‌دهد. وی اخلاق را مانع پیشرفت می‌داند و سنت‌ها را دست و پا گیر می‌نامد: «چه اخلاقی، چه سنت‌های دست و پاگیری، آدمو کلافه می‌کند» (همان: 146). در مجموع می‌توان گفت وی نمادی از همه‌ی شخصیت‌ها و افرادی است که در دهه بیست و سی می‌زیستند و تحت تأثیر اندیشه‌های حزب توده، ارزش‌های سنتی را مانع پیشرفت می‌دانستند و بر آن بودند تا با تغییر همه جانبه زندگی ایرانی، سبک و طرحی نو در اندازند.

3-4) اسکندر (شخصیتی مدرن متمایل به سنت)

اسکندر، به عنوان راوی داستان، پسر کوچک این خانواده است که مادر دوست دارد مانند پدر بزرگش ملأ شود و گناهان مردم را پاک کند. اما او هم متأثر از اندیشه‌های برادر بزرگش، رشید است و از طریق کتاب‌هایی که وی در اختیارش می‌گذارد، با دنیای مدرن آشنا می‌شود و هم به ارزش‌های سنتی متمایل است. نه مادر -نماد سنت- را کنار می‌گذارد و نه رشید -نماد مدرنیته- را و در عین علاقه‌مند بودن به کتاب‌های برادر، در فکر بهشتی و دوزخی شدن خود است: «-من میرم بهشت ... - بی‌بی‌جانم با شک می‌پرسد: بهشت؟ -بی‌بی‌جان من شمر و یزید کشتم ... انتقام پسر فاطمه زهرا رو گرفتم» (همان: 35). البته او بیشتر متأثر از برادر است و بدین طریق نشان می‌دهد که بین سنت و مدرنیته بیشتر متمایل به ارزش‌های مدرن است. «اما مثل آقا داداشم رفته بودم مدرسه جدید» (همان: 35). وی، بین اندیشه‌های سنتی و مدرن سرگردان نیست. از همان آغاز به ارزش‌های مثبت سنت و مدرنیته دل‌بسته است. برخلاف مادر به علوم جدید علاقه‌مند است و برخلاف آقا داداش، دین و خدا را رد نمی‌کند. «من مثل او [آقا داداشم] منکر خدا نبودم. دیندار و سخت پی خدا، نماز ترک که نمی‌شد، روزام را می‌گرفتم. دوره قرآن می‌رفتم» (همان: 35)؛ اما برخلاف مادر، به کارهای سیاسی علاقه‌مند است و به صورت محدود به عنوان رابط بین مبارزان علیه انگلیس و حکومت شاه فعالیت می‌کند (همان: 49). در جلسه‌های سیاسی شرکت می‌کند: «هر وقت مجسمه، میتینگ است، حال دیگری می‌شوم، هوایی می‌شوم، ویرم می‌گیرد که آنجا باشم» (همان: 152). در مقابل، همواره احترام پدر را مطابق ارزش‌های سنتی رعایت می‌کند (همان: 59) و در مجالس تعزیه و نذری که در خانه‌شان برگزار می‌شود، شرکت می‌کند. وی

برخلاف رشید که تنها با هم‌حزبی‌های خود رابطه دارد و به اندیشه‌های غیرسوسیالیستی بها نمی‌دهد، هم متأثر از معلم و برادر خود است و از طریق این دو با ارزش‌های جهان مدرن آشنا می‌شود و هم دل در گرو ارزش‌های سنتی دارد و همواره به فکر حفظ آنها است.

در مجموع می‌توان گفت نویسنده بر آن بوده است که نشان دهد خانواده ایرانی در این دوره در حال گذر از سنت به مدرنیته بوده است که این امر سبب شده بر خانواده‌ها ارزش‌های یکسانی حاکم نباشد؛ چنان که در این خانواده دیده می‌شود: مادر به شدت سنتی، پدر سنتی متمایل به مدرن، رشید مدرن افراطی و اسکندر مدرن متمایل به سنت است.

3-5) تغییر کارکرد خانواده

در جوامع سنتی خانواده مسئول اجتماعی کردن کودکان بود و باورداشت‌ها و ارزش‌های مورد نظر خود را به آنها می‌آموخت. خانواده سنتی کنش‌های مختلف اقتصادی، زیستی و تربیتی داشت، نیازهای مادی را تأمین می‌کرد، کودکان را تربیت می‌نمود و حرفه‌های مورد نیاز را به آنها می‌آموخت (صانعی، 1372: 273). اما در جوامع مدرن، برخی از این کارکردها به نهادها و مؤسسه‌های دیگر واگذار شده است. در این جوامع، مدرسه از جمله نهادهایی است که کارکرد تربیتی خانواده و اجتماعی کردن کودک تا حدودی به آن واگذار شده است: «بیشتر کارکرد اجتماعی کردن نوباوگان، زمانی که آنها به سن شش هفت سالگی می‌رسند، از خانواده گرفته شده و به مدرسه واگذار می‌شود» (کوئن، 1378: 133).

در داستان مادرم بی‌بی‌جان، از نظر شخصیت‌های سنتی مانند بی‌بی‌جان، نباید وظیفه اجتماعی کردن کودکان را به خانواده واگذار کرد. در مقابل شخصیت‌های متجدد مانند رشید، وظیفه اجتماعی کردن کودکان و پذیرفتن ارزش‌های نوین، وظیفه مدرسه است. آن‌گونه که اصغر الهی در این داستان نشان می‌دهد، علت مخالفت شخصیت‌های سنتی با رفتن به مدرسه، در این است که مدرسه محل نهادینه شدن ارزش‌ها و باورهای دوران مدرن است، چیزی که شخصیت‌های سنتی مخالف آن هستند. بی‌بی‌جان در گفت‌وگوی با خواهر شوهر خود می‌گوید: به دخترش اجازه نخواهد داد به مدرسه برود؛ زیرا وی رفتن به مدرسه را برای افراد به خصوص زنان مضر می‌داند و عامل انحرافات اجتماعی را در آنجا جست‌وجو می‌کند. وقتی دختر عمه جان، عاشق پزشکی می‌شود، بی‌بی‌جان می‌گوید: «خب دختری که بره مدرسه، بره کلاس‌های جدید بهتر از این نمی‌شه ... یه چیزی آقاییون می‌دونن که هی رو منبر می‌گن» (الهی، 1352: 150).

در جوامع سنتی، دختر نمی‌تواند عاشق کسی شود و با او ازدواج کند؛ اما در مدرسه، دختران می‌آموزند می‌توانند بر اساس خواست خود برای زندگی آینده‌شان تصمیم بگیرند و ازدواجشان مبنای عاشقانه داشته باشد؛ بنابراین وقتی شخصیت‌های سنتی می‌بینند در مدرسه آنچه را آنها ضد ارزش می‌

بینند، به فرزندان‌شان می‌آموزند، مخالف رفتن فرزندان خود به مدرسه هستند. در این زمینه پدر نیز مانند بی‌بی‌جان می‌اندیشد؛ اما در مقابل، آقارشید که شخصیتی متجدد است، برخلاف پدر و مادر برآن است که خواهرش را به مدرسه بفرستد؛ چنان‌که پدر دربارهٔ این خواست او می‌گوید: «دس من نیس ... دس برادرشه که می‌گن باید بره درس بخونه ... دس من اگه بود می‌گفتم نه» (همان: 150).

از جمله ارزش‌هایی که دانش‌آموزان در مدرسه می‌آموزند، اندیشهٔ دنیامداری است که در تقابل با ارزش‌دنیابگری در خانواده‌های سنتی قرار می‌گیرد. در خانواده‌های سنتی در مکتب‌خانه، بیشتر زنان شیوهٔ خواندن قرآن و نماز را می‌آموختند و فکر دنیابگری به آنها یاد داده می‌شد؛ چنان‌که بی‌بی‌جان می‌گوید: «و‌اسه درس می‌مومدن خدمت‌شون [پدر بی‌بی‌جان] منم پیش خودشون قرآنو یاد گرفتیم، نماز خوندم» (همان: 8)؛ اما با مدرن شدن جوامع و تغییر ارزش‌ها، مسائل جدیدی به افراد از جمله زنان یاد داده می‌شود که یکی از این مسائل، روی‌آوری به زندگی بهتر در دنیا و مصرف‌گرایی است. بی‌بی‌جان در گفت‌وگو با عصمت‌آغا دربارهٔ نسل جدید می‌گوید: «چی بگم، دنیا عوض شده، اینا هیچ کدوم بدرد نمی‌خوره، دخترا همشون درس خونده‌ن چه فوت و فنایی بلدن چه جور پسرا دسته‌های گل پاره‌های جگر آدمو می‌دوشن مٲ گاو شیرده. بدوش بدوش خرج اتینا کن، خرج رخت و لباسشون، قر و فرشون» (همان: 6).

از دیگر کارکردهای خانواده در جوامع سنتی، این بوده است که فرد شغل آینده خود را در خانه می‌آموخت و معمولاً به صورت سنتی شغل پدر را انتخاب می‌کرد؛ اما در جوامع مدرن، یکی از اهداف آموزش افراد در مدارس، آماده کردن آنها برای پذیرفتن مسئولیت مشاغل مختلف است. بدین ترتیب در جامعه مدرن، با تربیت افراد در مدرسه و دانشگاه و شکل‌گیری اداره‌های جدید به سبک اروپا، افراد به عنوان کارمند در آنجا به خدمت می‌پرداختند.

در داستان مادرم بی‌بی‌جان، در آغاز شخصیت‌های سنتی هر چند به این اداره‌ها نگاه خوشبینانه‌ای ندارند؛ چنان‌که پدر دربارهٔ کار در اداره می‌گوید: «من یه ده‌قام نمی‌تونستم توی اون اتاقای تنگ، که اگه پاهامو دراز می‌کردم، بایس به دیوار می‌زدم صبر کنم، نفسم می‌گرفت. من به صحرا و دشت عادت کرده بودم، به یک جای باز» (همان: 89)، در ادامه متوجه می‌شوند نمی‌توانند بر اساس مشاغل سنتی در جامعه مدرن به زندگی خود ادامه دهند. پدر در شغلش تغییری ایجاد نمی‌کند؛ اما فرزندانش را به مدرسه می‌فرستد تا برای کار در چنین اداره‌هایی آماده شوند. خود که به شکل سنتی مزرعه‌داری می‌کند، با مشکلات زیادی روبه‌رو می‌شود؛ بنابراین تصمیم می‌گیرد فرزندانش درس بخوانند: «گفتم زمین‌داری دیگه به درد نمی‌خوره و به مفت نمی‌ارزه. ملک‌داری توی سرش خورده. گفتم اداری بشین، بشینین پشت میز و ماه به ماه حقوقی بگیرین و خیال جمع زندگی کنین. هر چیزی بهتر از ملک داریه» (همان: 92).

3-6) تأثیر مدرنیته در نگرش به اشتغال زنان

در جوامع سنتی جای زنان در خانه است و اگر در کارهای بیرون از خانه فعالیت می‌کردند، مشاغل بودند که خاص زنان بود؛ اما در دوران مدرن، در نقش زنان در خانه به خصوص در موضوع اشتغال، تغییرات گسترده‌ای ایجاد شد. یکی از این تغییرات اشتغال در مشاغل بود که خاص مردان بود (اعزازی، 1385: 138). در جوامعی که نگرش‌های مردسالارانه و کلیشه‌های جنسیتی نهادینه شده بود، به راحتی این تغییر نقش‌ها را نپذیرفتند و واکنش‌های مختلفی در این زمینه شکل گرفت. در داستان مورد بررسی، بی‌بی‌جان که حافظ ارزش‌های سنتی است، از این که می‌بیند عروس آینده‌اش تصمیم دارد بیرون از خانه کار کند و معلم شود، آن را برابر بی‌دینی و کفر می‌داند: «می‌خواد معلم بشه، -خدا مرگم بده، بره توی اداره، قاطی مردای نامحرم، توی فامیل ما تا حالا از این حرفا نبوده که زن بره اداره ... کار زن چیه، مرده شور کار زنو بیره ... زن بایس توی خونه باشه، اینا همه‌اش کفره و بی‌دینه» (الهی، 1352: 39). اشتغال زنان به دلایل مختلفی از جمله نگاه سنتی طرد می‌شود: «این امر از تداوم سنت‌های خاص این جامعه حکایت دارد که بر طبق آن زن فقط برای خانه تربیت می‌شد و مرد برای بیرون از خانه» (ساروخانی، 1391: 214). بی‌بی‌جان نیز با تکیه بر همین اندیشه است که مخالف کار زن در بیرون از خانه است و نویسنده بدین ترتیب نشان می‌دهد آنها مانع هرگونه تغییرات در جامعه‌اند. بی‌بی‌جان از آنجا که می‌بیند در گذشته سابقه نداشته است زن به کار بیرون از خانه بپردازد، با عروس خود به مخالفت می‌پردازد. بر اساس همین نگرش سنتی است که او نمی‌تواند ضرورت تغییر در نقش زن را احساس کند؛ در حالی که تغییرات در مسائل زنان به خصوص در زمینه حضور زن در اجتماع و در مسائل اقتصادی، امری ضروری است. پدر برخلاف بی‌بی‌جان، انعطاف بیشتری از خود نشان می‌دهد و مخالف کار زن در بیرون از خانه نیست. اما نگاه وی نیز دلایلی اقتصادی دارد؛ به نظر او، زن با اشتغال بیرون از خانه می‌تواند کمکی به خرج خانه کند.

3-7) تأثیر مدرنیته بر ازدواج

در خانواده‌های سنتی، دختران تا پیش از ازدواج اجازه نداشتند از خانه بیرون بیایند و بعد از آن که به خانه شوهر می‌رفتند، نمی‌بایست چشم نامحرم به آنها بیفتد. معمولاً ازدواج‌ها بر اساس مصلحت‌هایی انجام می‌شد و خود زوجین در انتخاب همسر نقش چندانی نداشتند؛ اما در خانواده‌های مدرن، زن می‌تواند در اجتماع حضور بیابد و بر اساس علاقه و عشق خود ازدواج کند. در این نوع خانواده‌ها، انتخاب آزادانه همسر مشاهده می‌شود و حقوق زنان هم از نظر انتخاب در ازدواج و هم تصمیم‌گیری در خانواده، بیش از پیش به رسمیت شناخته می‌شود (گیدنز، 1381: 432).

در این داستان مبنای ازدواج‌ها سنتی است؛ آن گونه که بی‌بی جان درباره ازدواج خود می‌گوید: «تا خونه بودم رنگ آفتاب و مهتابو نمی‌دیدم [...] تو خونه ما رسم این طوری بود. دختر می‌بایس توی خونه باشه. تنگ بغل مادر. بدم خونه شوور» (الهی، 1352: 9). در ازدواج‌های سنتی، معمولاً خانواده‌ها همه تصمیمات را می‌گیرند و فرزندان نیز باید از دستوره‌های آنها پیروی کنند. بی‌بی‌جان درباره ازدواج خود می‌گوید: «وقتی حاج آقام امر کردند، باید عروس بشی، گفتم چشم، هر چی شما بگین، بزرگ‌ترین، خیر و صلاح ما دست شماس» (همان: 9). در برخی موارد کودکی را که تازه متولد می‌شد به نامزدی هم در می‌آوردند؛ چنان که درباره ازدواج دایی گفته می‌شود: «از بچگی نافش را به اسم دایی جان بریده بودند» (همان: 23). بعد از نامزدی، ممکن بود عروس داماد همدیگر را تا شب عروسی نبینند: «نشون به همون نشون که تا شب عروسی شورمو ندیدم» (همان: 10). در ازدواج‌های متأثر از اندیشه‌های مدرن، اختیار خانواده‌ها محدودتر و حق انتخاب به خود دختر و پسر واگذار شده است. در این داستان، اشاره می‌شود که شیوه همسرگزینی در خانواده‌ها در حال تغییر است؛ چنان که هنگامی رشید می‌خواهد با دختر خاله‌اش، پری، ازدواج کند، ابتدا با او به بیرون می‌رود، با هم سخن می‌گویند و پس از آن که می‌بینند به هم علاقه دارند، تصمیم به ازدواج می‌گیرند؛ البته این امر با مخالفت شخصیت‌های سنتی مواجه شد؛ چنان که بی‌بی‌جان به شدت ناراحت می‌شود و از شوهرش می‌خواهد به رشید اجازه ندهد با یک دختر نامحرم بیرون برود: «بی‌بی جانم می‌لرزد، قلیان توی دستش تکان می‌خورد. اگر نمی‌جنبیدم می‌افتاد. به روی خودش نیاورد شب به حاج آقایم گفت: خویبت نداره، دختره نامحرمه» (همان: 159).

3-8 تأثیر مدرنیته بر اندیشه‌های اعضای خانواده

3-8-1 تأثیر مدرنیته بر اندیشه‌های دینی

از جمله تأثیرات مدرنیته بر خانواده‌ها، رنگ باختن آداب و رسوم و اندیشه‌های دینی است. در خانواده‌های سنتی، یکی از مسائل هویت‌ساز اعضای خانواده و در کل، جامعه، دین است؛ اما در خانواده‌های جدید و متأثر از مدرنیته، دین آن ارزش و جنبه‌ی هویت‌بخشی قدیم خود را از دست داده است. «از دیگر عرصه‌های مهمی که مدرنیسم در آن منشاء تحولات و جهت‌گیری‌های تازه‌ای بود، حوزه دین و علم کلام یا به عبارت بهتر عرصه الهیات است. در این رابطه مدرنیسم به صورت نهضتی برای ایجاد تغییر و تحولات یا مدرنیزه کردن آراء و عقاید کلامی، دینی و کنار گذاشتن یا لااقل جرح و تعدیل در پاره‌ای از اعتقادات رایج و غالب در حوزه‌ی کلیسا و در بین روحانیون تبدیل شد» (اسکراتن، 1379: 93).

در داستان مورد بررسی، رفتار دینی موجب تقابل بین شخصیت‌های سنتی و مدرن در خانواده شده است. رشید، پایبند به اصول دینی نیست؛ اما در مقابل، مادر شخصیتی مذهبی است که بر سر این

موضوع با وی کشمکش دارد. این امر در خانواده، موجب تنش و ایجاد شکاف شده است: «مادرم بی‌بی - جان حرص می‌زد و جوش و غصه. کفر را می‌دید که توی خانه‌مان می‌آمد و هیچ کار نمی‌توانست بکند. چه کار می‌توانست بکند؟» (الهی، 1352: 32). نویسنده بدین طریق نشان می‌دهد خانواده‌ها در حال تأثیرپذیری از مولفه‌های مدرن هستند، اندیشه‌های سنتی در حال زوال‌اند و برای جلوگیری از این امر هیچ کاری نمی‌توان کرد؛ چنان که عبارت پایانی «چه کار می‌توانست بکند؟» این حالت جبری نشان داده می‌شود. در این داستان دین در مقابل کتاب-منشأ علم- قرار گرفته است. از نظر اعضای سنتی خانواده، یعنی پدر و مادر، کتاب هیچ ارزشی ندارد و بوی کفر می‌دهد: «می‌نشینم کتاب می‌خوانیم، کتاب‌هایی که آقادات می‌خوانند و بی‌بی‌جانم می‌گوید بوی کفر می‌دهند و به قول حاج آقا، به دو برگ سبزی هم نمی‌ارزند» (همان: 34). علت آن است که خانواده‌ها می‌بینند از جمله‌بازی که باعث شده است ارزش‌ها و باورهای آنها، به خصوص باورهای دینی تغییر کنند و مانع نهادینه شدن ارزش‌های مورد نظرشان از جمله دین در نسل جدید شود کتاب و علوم حاصل از آن است.

3-8-2) تأثیر مدرنیته بر جبرگرایی

انسان سنتی، فردی است جبرگرا و معتقد به تقدیر الهی؛ اما انسان معاصر، فردی است که انسان را محور همه چیز می‌داند و معتقد است می‌تواند با اختیار خود و با ابزار علم و عقل تغییراتی در جامعه برای پیشرفت ایجاد کند. در این داستان، پدر در آغاز معتقد به جبر است و بر این باور است که نمی‌توان دگرگونی در جامعه ایجاد کرد: «از زمان قدیم تا به حالا، همیشه دنیا همین‌طوری بوده، مقدر خداوند ... بین پنج انگشت آدمیزاد یک اندازه نیست، اگه بود آدم نمی‌تونست با اونا کار کنه، هر چیزی حکمتی دارد ...» (همان: 36). اما پسرش رشید برخلاف او می‌اندیشد و بر آن است که زندگی انسان‌ها با انگشتان دست و پا تفاوت دارد و می‌توان شرایط اجتماعی، سیاسی و اقتصادی جامعه را تغییر داد. این امر موجب تقابل و در پی آن کشمکش بین این دو شخصیت می‌شود که می‌توان گفت به گونه‌ای دیگر تقابل اسطوره‌ای بین پدر و پسر را به تصویر می‌کشد، با این تفاوت که در این داستان، پسر است که بر پدر پیروز می‌شود.

3-8-3) تأثیر مدرنیته بر گذشته‌گرایی

در جامعه سنتی، جمع‌گرایی بر فردگرایی غلبه داشته است. در این جوامع، گذشته و راه رسوم قدیم ملاک عمل افراد بوده است؛ اما در جوامع مدرن نه تنها گذشته بر حال افراد حاکم نیست؛ بلکه افراد همواره در پی تغییر شرایط زندگی خود هستند. دایی‌جان در گفت‌وگویی با بی‌بی‌جان در این زمینه می‌گوید: «دیگه هیشکی دنبال راه پدر نمیره ... اون زمونا ... کو اون کمالات و اون همه فضایل؟ ... هیچ-کدوم نیس ... این حزب بازی این حرفا ... اینا دیگه نمی‌دونم چه بلایی هستن ... از کجا اومده چی

می‌خوان؟ اینا دیگه به هیچ چیز پایبند نیستن. حرف‌شون به هیچ چیز نمی‌ارزه ... به یک برگ سبزی ... از یهودی، نصارا و بهایی بدترن. می‌خوان بساط خلقو بهم بریزن. می‌خوان نظام زندگی پدریمونو از هم پاشن» (همان: 113). در این گفت‌وگو دیده می‌شود نسل جدید بر اساس سنت‌های پدری عمل نمی‌کند و بر آن هستند که با ایجاد نظام نوینی در جامعه، نظام سنتی خانوادگی را از بین ببرند. ابزار آنها نیز برای انجام این کار عقل و علم است؛ نگرشی عقلانی و علمی که از طریق احزاب به آنها آموخته شده است.

3-8-4) تأثیر مدرنیته بر نگاه به طبیعت و زمین

انسان سنتی به طبیعت به چشم امر مقدسی می‌نگریست؛ اما انسان مدرن در پی آن است که زمین و طبیعت را به عنوان یک ابژه تحت تصرف خود درآورد. طبیعت سرچشمه ثروت است و نگاه ابزاری به آن می‌شود (احمدی، 1388: 233). در این داستان، بی‌بی‌جان به عنوان یک شخصیت سنتی به طبیعت و زمین به عنوان یک امر مقدس می‌نگرد. او از این که می‌بیند عموجان می‌خواهد با تراکتور زمین را شخم بزند و در آنجا کوره آجرپزی احداث کند، ناراحت است؛ چرا که این کار را توهین به امر مقدس می‌داند: «بی‌بی‌جانم می‌گوید: اما زمین چیز دیگه، مقدس. مال باباها و اجدادمونه» (الهی، 1352: 141). در مقابل پدر، حاج آقا معتقد است امروز دیگر زندگی کردن بر اساس سنت‌ها نمی‌تواند زندگی انسان را به پیش ببرد؛ بلکه باید در شیوه‌های زندگی سنتی تغییراتی ایجاد کرد. وی وقتی می‌بیند برادرش در حال تغییر کاربری زمین‌هایش است، وی را تشویق می‌کند: «اون داره عقل می‌کند. دیگه زمین به درد نمی‌خوره... زمین دیگه هیچ نونی به آدم نمی‌ده ... میدونی، کاری که تراکتور می‌کنه، صدتا گابم نمی‌تونه بکنن. عقل کرده یه چیزی فهمیده که می‌خواد کوره آجرپزی درس کنه [...] می‌خواد بیفته جلو، اول آجر پزی، بعدم مصالح» (همان: 141). پدر، شخصیتی است که برخلاف مادر به زمین به عنوان ابزار کار می‌نگرد که به هر شیوه‌ی ممکن آن را باید تحت سلطه درآورد، نه این که به آن به عنوان یک امر مقدس نگریست و چیزی در آن احداث نکرد.

3-9) تأثیر مدرنیته بر روابط اعضای خانواده

در خانواده سنتی، پدر همه کاره خانواده است و دیگران باید در برابر خواسته‌های او تسلیم باشند. در ضمن کوچک‌تر احترام بزرگ‌تر را رعایت کند؛ اما در دنیای معاصر، هر فردی تنها به خواسته خود می‌اندیشد و می‌خواهد با کمک عقل، امیال و آرزوهای خود را دنبال کند و به آنها دست یابد. در خانواده‌های متجدد: «پدر خانواده، دیگر همان رییس مرسوم در جامعه‌های کشاورزی سنتی محسوب نمی‌شود و والدین دیگر قادر نیستند همان نظارت تنگاتنگ را که دست کم تا اوایل عصر صنعتی بر رفتار فرزندان خود اعمال می‌کرده‌اند، ادامه دهند. افت بی‌چون و چرای اقتدار والدین تا حد زیادی نتیجه

اجتناب‌ناپذیر تحولات اجتماعی و فنی گوناگونی است که در مجموع نقش خانواده را به عنوان یک واحد تولیدی متزلزل ساخته و یا از میان برداشته است» (غفاری، 1389: 283).

در این داستان، رشید شخصیت مدرن و متجدد داستان، کمتر به سخنان پدر و مادر گوش می‌دهد و بر آن است که به خواسته‌های خود برسد. بی‌بی‌جان از این که می‌بیند دیگر رشید به حرف او اهمیت نمی‌دهد، همیشه مضطرب و آزرده خاطر است: «دوره آخر الزمونه، کفر همه جا رو گرفته، بچه‌ها دیگه گوش به حرف نمی‌کنن» (الهی، 1352: 8). در خانواده‌های سنتی بیشتر اعضای خانواده با هم روابط نزدیک دارند و بیشتر وقت خود را با هم می‌گذرانند؛ اما در جوامع متجدد، وقت بیشتر اعضای خانواده در اداره‌ها و با اعضای گروه‌ها و احزاب می‌گذرد. از آنجا که خانواده‌های داستان، سنتی در حال مدرن شدن هستند، ابتدا به این روابط سنتی بین اعضای خانواده‌ها و خانوارها اشاره می‌شود؛ چنان که بی‌بی‌جان در این زمینه می‌گوید: «فامیل دور هم جمع می‌شدیم. سفره به چه بزرگی می‌انداختیم؛ مثل مسجد و مسجدوار زن و مرد و کوچک و بزرگ دور سفره می‌نشستیم. دنیایی بود. همدیگر را می‌دیدیم، صلّه رحم می‌کردیم و محبت‌هایمان زیاد می‌بود و زیادتر می‌شد» (همان: 155). گرچه هنوز این دید و بازدیدها در این خانواده وجود دارد، برخی از اعضای خانواده به سنت‌شکنی دست زده‌اند؛ چنان که رشید بیشتر وقت خود را با اعضای حزب می‌گذراند و رابطه‌اش را با اعضای خانواده خود کمتر کرده است.

3-10) کشف حجاب

در دوره رضاشاه، برای مدرن شدن جامعه، از بالا به پایین تغییراتی ایجاد شد که حالت تحمیلی داشتند و از سوی نیروی حاکم به اجبار از مردم خواسته می‌شد تغییرات را بپذیرند؛ اما از آنجا که ضرورت ایجاد این تغییرات را طبقه‌های پایین درک نکرده و حتی با موازین اعتقادی آنها مخالف بودند، حاضر به پذیرش آنها نمی‌شدند. یک نمونه از این تغییرات، کشف حجاب بود. واکنش نسبت به این موضوع متفاوت بود. زنان سنتی جامعه از آنجا که کشف حجاب را مخالف با هویت دینی خود می‌پنداشتند، آن را نپذیرفتند و در صورت انجام آن، به انواع ترس و دلهره دچار می‌گشتند؛ در مقابل زنان طبقات بالای جامعه آن را تقریباً پذیرفتند: «تا نیمه‌های دهه 1310/1930 حداقل چهار هزار زن که تقریباً همگی در تهران بودند، جرأت کردند بدون حجاب- یا دست کم بدون چادر- در مکان‌های عمومی حضور یابند. این چهار هزار تن عمدتاً دختران تحصیل کرده در غرب، طبقه بالای اجتماعی، همسران خارجی بازگشتگان از اروپا و زنان طبقه متوسط اقلیت‌های دینی بودند» (آبراهامیان، 1392: 157). در داستان پیش گفته نیز این موضوع انعکاس یافته است. بی‌بی‌جان در این باره می‌گوید: «چادر از سرم ور نداشتم تا یک دفعه که مجبور شدم بیایم شهر ... با کلاه پهلوی و پالتو بلند که تموم تن و بدنمو می‌پوشوند ... خدا مرگم بده ... تموم بدنم ... چهار ستون بدنم می‌لرزید ... از ترس و خجالت

داشتم آب می‌شدم و می‌رفتم تو زمین» (الهی، 1352: 168). نویسنده کوشیده است بدین صورت نخستین واکنش‌های جامعه را به کشف حجاب از سوی زنان سنتی جامعه به تصویر بکشد. در این داستان، بی‌بی‌جان نمادی از همهٔ زنان سنتی ایرانی است که با کشف حجاب مخالف بودند یا حداقل در آغاز آن را مطابق اعتقادات خود نمی‌یافتند و از این که با لباس جدید در جامعه حاضر شوند، در اضطراب بودند؛ زیرا در جامعه‌ی سنتی حجاب برابر بود با چادر. وقتی چادر از زنان گرفته شد، با وجود داشتن پوشش کامل، به آن معترض بودند.

4) نگاه نویسنده به تأثیر مدرنیته در ساختار سنتی خانواده

از نظر نویسنده، مدرن شدن خانواده در دنیای امروز، امری ناگزیر است. چه با رابطهٔ مکانیکی یعنی این که حذف سنت‌ها و پذیرش مدرنیته؛ چنان که رشید در پی آن است و چه با رابطهٔ دیالکتیکی بین سنت و مدرنیته؛ آن گونه که پدر ضمن حفظ برخی از ویژگی‌های سنتی به مدرنیته نگرشی مثبت دارد یا مانند اسکندر - راوی - که هم طرف‌دار سنت‌ها و هم برخی از مؤلفه‌های دنیای مدرن را پذیرفته است. از نظر او، باید سنت‌ها را با دنیای متجدد و امروزی تطبیق داد، در غیر این صورت چاره‌ای جز مرگ سنت‌ها نیست. در پایان داستان تنها شخصیت سنتی داستان یعنی بی‌بی‌جان می‌میرد. وی تا پایان داستان شخصیتی ایستا است. ایستایی و مرگ او، نمادین و به معنی مرگ سنت‌هاست. اگر سنت‌ها همچون شخصیت بی‌بی‌جان از خود انعطاف نشان ندهند، دچار مرگ خواهند شد، کم کم از جامعه محو می‌شوند و به جای آن‌ها مؤلفه‌های مدرن جایگزین می‌شوند.

5) آسیب‌شناسی تأثیر مدرنیته در خانواده

از پیامدهای تقابل بین سنت و مدرنیته در خانوادهٔ ایرانی، شکاف نسلی است. در داستان این پیامد را در روابط بین اعضای خانواده به خصوص بین رشید با مادر می‌توان دید. مادر بر اساس حس مادرانه، نگران پایان کار خانواده خود به خصوص فرزندانش است؛ اما از سوی دیگر فرزندان به دنبال ایجاد تغییرات نو هستند و هر چه بیشتر بین آنها با مادر فاصله می‌افتد. سردرگمی‌های اعتقادی و تأثیرش در تصمیم‌گیری‌ها، تضعیف بافت خانواده، آسیب‌های اخلاقی از جمله مشکلات دیگر تقابل بین سنت و مدرنیته در این خانواده است.

نتیجه‌گیری

در این رمان، الهی با کمک شگردهای داستان‌پردازی کوشیده است یک واقعیت اجتماعی، یعنی تأثیر مدرنیته در ساختار سنتی خانوادهٔ ایرانی را در مشهد، در دورهٔ رضاشاه تا پس از کودتای بیست و هشت مرداد بازآفرینی کند. خانوادهٔ مهم این رمان، خانوادهٔ بی‌بی‌جان است که در ابتدا همهٔ اعضای آن، معتقد

به باورها و ارزش‌های سنتی هستند؛ اما از طریق مدرسه، مطالعه، احزاب و ضرورت‌های اقتصادی، اعضای این خانواده با مؤلفه‌های مدرنیته آشنا می‌شوند؛ مؤلفه‌هایی همچون عقل‌گرایی، بی‌دینی، تسلط بر طبیعت و نگاه ابزاری به آن، قایل شدن به اختیار انسان، تکیه بر عشق و علاقه زوجین در ازدواج و تکیه بر علم‌گرایی تا باورهای گذشته. نتیجه این امر شکاف نسلی‌ای که بین مادر و فرزندان ایجاد شده است. مادر همواره در اضطراب است که مدرنیته فرزندانش را دچار انحطاط کند و آنها را جهنمی سازد؛ اما فرزندان کم و بیش ضرورت تغییر را پذیرفته‌اند و هر کدام به گونه‌ای در پی پذیرش اندیشه‌های نوین هستند.

در این داستان، مادر نمادی از شخصیت‌هایی سنتی است که در مقابل مدرنیته هیچ انعطافی از خود نشان نمی‌دهد. پدر، با وجود اعتقاد به سنت، در برخی از زمینه‌ها از جمله کار و نگاه به طبیعت، معتقد به تغییر نگرش‌های سنتی است. اسکندر به عنوان راوی داستان هم ارزش‌های مثبت سنت را می‌پذیرد و هم مؤلفه‌های مدرنیته را؛ اما رشید متأثر از اندیشه‌های سوسیالیستی، بر این است که تغییرات بنیادین در سنت‌ها چه در خانواده و چه در عرصه‌ی سیاست ایجاد کند و در پی این امر، مهمترین مؤلفه‌های سنت یعنی دین و اخلاق را نمی‌پذیرد. نگاه نویسنده که به صورت غیرمستقیم و از طریق عناصر داستانی می‌توان به آن دست یافت، این است که خانواده ایرانی نیاز به تغییر دارد چه با تلفیق بین ارزش‌های سنتی و مدرن (مانند اسکندر و پدر) و چه از طریق حذف سنت‌ها (مانند رشید). در پایان داستان بی‌بی‌جان به عنوان تنها شخصیت ایستای خانواده می‌میرد. این مرگ او، مرگی نمادین است. به نظر می‌رسد نویسنده از این طریق می‌خواهد نشان دهد سنت‌ها نیز در صورت ایستایی و تغییر نکردن، همچون بی‌بی‌جان دچار زوال خواهند شد.

منابع

- آبراهامیان، پرواند (1392). **تاریخ ایران مدرن**. ترجمه محمد ابراهیم فتاحی. تهران: نشر نی.
- آزاد ارمکی، تقی (1389). **جامعه‌شناسی ایران: مناسبات بین نسلی**. تهران: علم.
- احمدی، بابک (1373). **مدرنیته و اندیشه انتقادی**. تهران: نشر مرکز.
- _____ (1388). **معمای مدرنیته**. تهران: نشر مرکز.
- اعزازی، شهلا (1385). **جامعه‌شناسی خانواده، با تأکید بر نقش و ساختار و کارکرد خانواده در دوران معاصر**. تهران: روشنگران و مطالعات زنان.
- الهی، اصغر (1352). **مادرم بی‌بی‌جان**. تهران: انتشارات توس.
- بیات، عبدالرسول (1381). **فرهنگ واژه‌ها**. قم: موسسه اندیشه و فرهنگ دینی.
- بهنام، جمشید؛ راسخ، شاپور (1348). **مقدمه‌ای بر جامعه‌شناسی ایران**. تهران: ساخوانی، باقر (1391). **مقدمه‌ای بر جامعه‌شناسی خانواده**. تهران: سروش.
- سالاری‌فر، محمدرضا (1384). **خانواده در نگرش اسلام و روان‌شناسی**. تهران: سمت.
- سگالن، مارتین (1370). **جامعه‌شناسی تاریخی خانواده**. ترجمه حمید الیاسی. تهران: نشر مرکز.
- صانعی، پرویز (1372). **جامعه‌شناسی ارزش‌ها**. تهران: گنج و دانش.
- عضدانلو، حمید (1386). **آشنایی با مفاهیم جامعه‌شناسی**. تهران: نشر نی.
- غفاری، علامرضا؛ ابراهیمی، عادل (1389). **جامعه‌شناسی تغییرات اجتماعی**. تهران: اگرا
- کوئن، بروس (1378). **درآمدی به جامعه‌شناسی**. ترجمه محسن ثلاثی. تهران: نشر توتیا.
- گیدنز، آنتونی (1381). **جامعه‌شناسی**. ترجمه منوچهر صبوری. تهران: نشر نی.